

# بخزوه مسابقه پياکي "برگزیده تفسیر سوره مبارکه حمد"

## (برگرفته از تفسیر نمونه و آثار استاد شهید مرتضی مطهری)

### ویژگیهای سوره حمد:

۱- این سوره که در «مکه» نازل شده و دارای هفت آیه است، اساساً با سوره‌های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد؛ زیرا در این سوره، خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است. آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خدانشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه؛ و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

۲- سوره حمد، اساس و ریشه قرآن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «الحمد أم القرآن» و «برترین سوره ای است که خدا در کتابش نازل فرموده است». سپس اضافه فرمود: " این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ". در حقیقت این سوره هم بیانگر توحید ذات است، هم توحید صفات، هم توحید أفعال، و هم توحید عبادت و به تعبیر دیگر این سوره، مراحل سه‌گانه ایمان: اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان را در بر دارد.

۳- در آیات قرآن، سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (ص) معرفی شده، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است، آنجا که می‌فرماید: "ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دوبار نازل شده، دادیم؛ همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم". قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره «حمد» قرار گرفته است، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است. [1]

[1]: رجوع کنید به «تفسیر نمونه» جلد یازدهم، ذیل آیه ۸۷ سوره حجر.

### محتوای سوره حمد:

پیامبر (ص) فرمود: خداوند متعال چنین فرموده: "من سوره حمد را میان خود و بندهام تقسیم کردم؛ نیمی از آن برای من و نیمی از آن برای بنده من است؛ و بنده من حق دارد هر چه را می‌خواهد از من بخواهد". [2]

[2]: نقل از «تفسیر المیزان» جلد اول صفحه ۳۷؛ البته به خاطر طولانی بودن حدیث، قسمتی از آن ذکر شد.

### در فضیلت این سوره

از پیامبر (ص) نقل شده: «هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده (و) طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای

فرستاده است. همچنین امام صادق (ع) فرمود: «شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خداوند رانده شد؛ سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت؛ سومین بار هنگام بعثت محمد (ص) بعد از فترت پیامبران بود و آخرین بار زمانی بود که سوره «حمد» نازل شد!

### چرا نام این سوره فاتحه کتاب است؟

"فاتحه کتاب": به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است، و از روایات استفاده می‌شود که این سوره در زمان خود پیامبر (ص) نیز به همین نام شناخته می‌شده است.

از اینجا دریچه‌ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می‌شود و آن اینکه بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (ص) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان ابو بکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد، قرآن در زمان خود پیامبر (ص) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود و سر آغازش همین سوره حمد بوده است، مدارک متعددی در دست است که قرآن به صورت مجموعه‌ای که در دست ماست در عصر پیامبر (ص) و به فرمان او جمع آوری شده بود «علی بن ابراهیم» از امام صادق (ع) نقل کرده که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: "قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید."

سپس اضافه می‌کند: علی (ع) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد. به علاوه حدیث مشهور «ثقلین» که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به یادگار می‌گذارم «کتاب خدا» و «خاندانم»؛ خود نشان می‌دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود. و در پاسخ این سؤال که در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر جمع آوری شده (به وسیله علی (ع) یا کسان دیگر) باید گفت: قرآنی که علی (ع) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه‌ای بود از قرآن و تفسیر و شأن نزول آیات و مانند آن.

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(آیه ۱) - میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پر ارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می‌کنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر، از آغاز ارتباط می‌دهند. ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به وجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خداست و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و از او استمداد نمود؛ لذا در نخستین آیه قرآن می‌گوئیم: «بنام خداوند بخشنده بخشایشگر» «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ».

و در حدیث معروفی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: "هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود، بی فرجام است."

و نیز امام باقر (ع) می‌فرماید: "سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می‌کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، بسم الله بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد."

کوتاه سخن اینکه: پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد؛ به همین مناسبت خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام، این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: "أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ" (سوره علق - آیه ۱)، و می‌بینیم حضرت نوح در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی برای پیروزی بر مشکلات، به یاران خود دستور می‌دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی «بسم الله» بگویند (سوره هود آیه ۴۱ و ۴۸). و آنها نیز این سفر را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند.

و نیز سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبأ می‌نویسد سر آغاز آن را "بِسْمِ اللَّهِ" قرار می‌دهد (سوره نحل آیه ۳۰).

روی همین اصل، تمام سوره‌های قرآن با بسم الله آغاز می‌شود تا هدف اصلی از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود و تنها، سوره توبه است که بسم الله در آغاز آن نمی‌بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان شکنان آغاز شده و اعلام جنگ با توصیف خداوند به «رحمان و رحیم» سازگار نیست.

انسان که احساس فطری از خداوند دارد و او را به عنوان یک وجود قدوس و منبع خیرات می‌شناسد، وقتی کارش را به نام او نامید، معنایش این است که در سایه قدس و شرافت و کرامت او، این عمل نیز مقدس گردد. و چون آغاز کردن به نام کسی مفهومی این است که او را موجودی قدوس و منزّه از جمیع نقص‌ها و سرچشمه کمالات دانسته، و می‌خواهد که عملش را با انتساب به او برکت بخشد؛ لذا کارها را به نام هیچ کس حتی نام پیغمبر، نمی‌توان آغاز کرد و این است معنی تسبیح نام الله که در اول سوره اعلیٰ به آن دستور داده شده است.

"سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى: تسبیح کن نام پروردگار بزرگت را". به نظر می‌رسد که بهترین نظریه در اینجا نظر صاحب [تفسیر] المیزان است که می‌فرماید معنی تسبیح نام خدا این است که آنجا که مقام تقدیس و تکریم است نام مخلوق در ردیف نام الله قرار نگیرد و یا در جایی که نام الله باید برده شود نام موجود دیگری به میان نیاید. یعنی نه با نام خدا نام دیگری را و نه به جای نام خدا نام دیگری را، که هر دو شرک است.

**نکته‌ها:**

### ۱- آیا بسم الله جزء سوره است؟

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی نیست که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره‌های قرآن است، اصولاً ثبت «بسم الله» در آغاز همه سوره‌ها، خود گواه زنده این امر است، زیرا می‌دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است، و ذکر «بسم الله» در آغاز سوره‌ها از زمان پیامبر (ص) تاکنون معمول بوده است. به علاوه سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن، بسم الله را در آغاز هر سوره‌ای می‌خواندند، و متواتراً نیز ثابت شده که پیامبر (ص) آن را تلاوت می‌فرمود. چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند؟

به هر حال مسأله آن قدر روشن است که می‌گویند: یک روز معاویه در دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت، بعد از نماز، جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند: آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی!

بنابر این شیعه به پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام به شدت با این مسأله مخالفت دارند، تا آنجا که ائمه اطهار فرموده اند خدای بکشد کسانی را که بزرگترین آیه از آیات قرآن را از قرآن حذف کرده اند.

## ۲ - "الله" جامعترین نام خداست

زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد، تنها نامی که جامع صفات جلال و جمال است همان «الله» می‌باشد. به همین دلیل اسما دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله» گفته می‌شود به عنوان نمونه: «غفور» و «رحیم» که به جنبه آموزش خداوند اشاره می‌کند - [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ] "سوره بقره آیه ۲۶".

"سمیع" اشاره به آگاهی او از مسموعات، و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه چیز است. - فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲۲۷)

و در یک آیه بسیاری از این اسما، وصف «الله» قرار می‌گیرند. "هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ: اوست الله که معبودی جز وی نیست، اوست حاکم مطلق، منزه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات، و با عظمت".

یکی از شواهد جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید، تنها با جمله لا اله الا الله می‌توان کرد.

بنابر این ذات شایسته پرستش که کامل از جمیع جهات. ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و مبراً از هر گونه سلب و نقص و نیز از این جهت خداوند را الله گفته اند که عقل‌ها در مقابل ذات مقدسش حیران و یا متوجه و عاشق او و پناهنده به اویند. لذا الله یعنی آن ذاتی که همه موجودات؛ ناآگاهانه واله ی او هستند و او تنها حقیقتی است که شایستگی پرستش دارد.

## ۳-رحمت عام و خاص خدا

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خداست که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌باشد، زیرا "باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده".

ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است. و تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد، آن است که "الرَّحْمَنِ" در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آن است، در حالی که "الرَّحِيمِ" گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا): "خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است" (احزاب: ۴۳).

در روایتی نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: "خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان، رحیم است".

پس پس وقتی می گوئیم رحمان و رحیم دو معنا در ذهن ما مجسم می گردد: یکی نیاز عظیم و فراوان مخلوقات که گوئی سراسر مخلوقات با زبان قابلیت های خودشان، همه دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز کرده و التماس می کنند، و دیگر این که او رحمت بی حساب خویش را به سوی آنان فرستاده و نیازهای آنان را تأمین نموده است. این است که بعضی از مترجمان اخیر، وقتی دیده اند که هیچ کلمه ای رساننده معانی این کلمات نیست؛ آیه شریفه ی؛ بسم الله الرحمن الرحیم را «به نام الله رحمن و رحیم» ترجمه نموده اند.

**فرق رحمان با رحیم چیست؟** اصولاً هر چیزی؛ چیز بودنش مساوی با رحمت حق است چون وجود و هستی، عین رحمت است؛ چنانکه در سوره ی اعراف آیه ۵۶ آمده است "و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ" (رحمت من همه چیز را فراگرفته است) و در دعای کمیل می خوانیم «وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». درسی که می توان از جمله ی بسم الله الرحمن الرحیم آموخت این است که آنچه که از خدا به عالم می رسد دوگونه نیست: خیر و شر، بلکه آنچه از او می رسد جمله نیکو و رحمت است و این رحمت شامل جماد و نبات و حیوان و انسان به تمام اقسامش می گردد چون اصولاً فاتحه و گشایش هستی با رحمت حق است. رحمان اشاره به آن رحمت بی حسابی است که همه جا کشیده و [اختصاص] به مؤمن و کافر و حتی انسان و جماد و نبات و حیوان ندارد ولی رحیم اشاره به رحمت خاصی است که به انسانهای مطیع و فرمانبردار اختصاص دارد.

#### ۴- چرا صفات دیگر خدا در «بسم الله» نیامده است و تنها روی صفت «رحمانیت و رحیمیت» او تکیه می شود؟

با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: "و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ" "رحمت من همه چیز را فرا گرفته است" (اعراف- ۱۵۶). از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می زدند، در مورد «هود» و پیروانش می خوانیم: فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم. (اعراف- ۷۲).

پس اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد چنانکه در دعا می خوانیم: یا من سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ «ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است». انسانها نیز باید در برنامه زندگی، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند.

(آیه ۲) - بعد از «بسم الله» که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی پایانش بیافتند، همان نعمتهای فراوانی که راهنمای ما در شناخت پروردگار و انگیزه ما در راه عبودیت است. اینکه می گوئیم: انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فوراً می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم، «وجوب شکر مُنعم» را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی، یادآور

می‌شوند. و اینکه می‌گوئیم: راهنمای ما در شناخت پروردگار، نعمتهای اوست، زیرا بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانهاست.

به این دو دلیل سوره فاتحه الکتاب با این جمله شروع می‌شود «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"

"حمد" در لغت به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است.

۱- هر انسانی که سر چشمه خیر و برکتی است و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می‌پاشد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می‌کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد، ستایش آنها از ستایش خدا سر چشمه می‌گیرد، چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است، و نیز اگر خورشید نورافشانی می‌کند، ابرها باران می‌بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می‌دهد، همه از ناحیه او است.

۲- جالب اینکه «حمد» تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می‌دهد با حمد خواهد بود. در مورد بهشتیان می‌خوانیم: «سخن آنها در بهشت، نخست منزّه شمردن خداوند از هر عیب و نقص و تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است". (یونس: ۱۰)

حمد، نه مدح خالص است و نه سپاسگزاری خالص؛ پس چیست؟ می‌توان گفت اگر هر دو را با هم ترکیب کنیم؛ حمد است. یعنی مقامی که هم لایق ستایش است به دلیل عظمت و جلال و حسن و کمال و بها و زیبایی که دارد، و هم لایق سپاسگزاری است به دلیل احسانها و نیکی‌ها که از ناحیه او رسیده است؛ آنجاست که کلمه حمد به کار می‌رود. بعید نیست که در معنی حمد؛ مفهوم دیگری نیز دخالت داشته باشد و آن مفهوم، «پرستش» است پس در مفهوم حمد سه عنصر در آن واحد دخیل است: ستایش؛ سپاس؛ پرستش؛ به عبارت دیگر حمد؛ ستایش سپاسگزارانه پرستشانه است. شاید این که طبق این آیه: حمد مخصوص خداوند است و غیر او محمودی نیست، از این جهت هست که در مفهوم حمد؛ مفهوم پرستش هم هست. خداوند به دلیل این که یگانه ذات شایسته پرستش است و به دلیل این که رحمن و رحیم است او را ستایش و سپاس و پرستش می‌کنیم. خلاصه این که حمد یک احساس پاک درونی انسانی است و از اعماق روح هر انسان سرچشمه می‌گیرد که جمال و جلال را بستاید و در مقابل عظمت خاضع باشد. و این است که سوره ی حمد مستلزم معرفت الهی است، یعنی تا انسان نسبت به خداوند معرفت کامل پیدا نکند نمی‌تواند یک سوره ی حمد را درست و صحیح و به صورت واقعی که لقلقه لسان نباشد، بخواند.

۳- اما کلمه «ربّ» در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می‌پردازد.

در کلمه ی ربّ، هم مفهوم خداوندگاری و صاحب اختیاری نهفته است و هم معنای تکمیل کننده و پرورش دهنده. خداست که هم صاحب اختیار عالم است و هم کمال رسان همه عالم است.

۴- کلمه "الْعَالَمِينَ" جمع «عالم» است و عالم به معنی مجموعه‌ای است از موجودات مختلف و هنگامی که به صورت «عالمین» جمع بسته می‌شود اشاره به تمام مجموعه‌های این جهان است. در روایتی از علی (ع) چنین می‌خوانیم که در

ضمن تفسیر آیه "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" فرمود: رَبِّ الْعَالَمِينَ اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار.

(آیه ۳) - «خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است» و رحمت عام و خاصش همه را رسیده (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

معنی «رحمن» و «رحیم» و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ» خواندیم. نکات تکمیلی در این خصوص اینکه: رحمن یعنی آنکه رحمتش فراوان است؛ و نه آن مقدار که تنها از کلمه ی فراوان می فهمیم بلکه یعنی آنکه همه هستی از ناحیه ی اوست و هر چه از ناحیه ی او برسد رحمت و نیکوست. و رحیم یعنی آنکه فیضش دائماً به انسانها می رسد. خدا را به صفت رحمان شناختن؛ به معنای شناختن جهان است به عنوان مظهر تام حکمت بالغه الهی و نظام اتم پروردگار. و در هنگام ستایش الله به این صفت، چنان دیدی انسان باید داشته باشد که نظام هستی نظام خیر است. نظام رحمت است. نظام نور است. شر، نعمت و ظلمت امور نسبی و غیرحقیقی می باشند. و اما صفت دوم که صفت رحیم است، در اینجا نیز باید بگوییم که شناخت «الله» به این صفت، مستلزم آن است که انسان به مقام و موقعیت خودش در میان موجودات عالم شناخت کامل داشته باشد. امتیازی که انسان در میان موجودات دارد این است که فرزند بالغ این جهان است؛ از نظر عقل و خرد به آن درجه از رشد رسیده که به او گفته اند باید خودت راه را انتخاب کنی! در حالی که موجودات دیگر تحت تکفل جبری عوامل این عالمند، این انسان است که به دلیل رشد عقلی او؛ آزادی و اختیار دارد و می تواند از دو راه یکی را انتخاب کند. اَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا و اِمَّا كَفُورًا (دهر-۳). راه راست و راه کج هر دو در جلوی انسان قرار گرفته، اگر انسان راه راست و صراط مستقیم حق را بپیماید آن وقت است که یک نوع رحمت و عنایت خاصی از ناحیه ی خدا شامل حالش می گردد و گوئی عالم به گونه ای ساخته شده که هر کس راه خدا را برود؛ پروردگار او را مدد می کند؛ راهنمایی و هدایتش می کند «و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت-۶۹)، دلش را نور بخشیده و قلبش را نیرو می دهد، اسباب و وسائل را برای راهش مهیا می سازد؛ رزق «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» به او می رساند، و بالاخره به مرحله ای می رسد که احساس می کند به مرحله ی داد و ستد با خدای خویش رسیده است چون می بیند هر چه که او در کردار، خالصانه تر رفتار می کند؛ عنایات الهی بیشتر شامل حالش می گردد. در این وقت است که بنده به مرحله رضا و تسلیم رسیده است.

نکته ای که باید اضافه کنیم این است که این دو صفت در نمازهای روزانه ما حد اقل ۳۰ بار تکرار می شوند (در هر یک از دو رکعت اول نماز دوازده بار) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم. و این درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند.

به علاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم مبدا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

نکته دیگر اینکه «رحمان و رحیم» بعد از "رَبِّ الْعَالَمِينَ" اشاره به این است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم.

(آیه ۴) - دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز: "خداوندی که مالک روز جزاست" (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

«مَلِك» و «مَالِك» در استعمالات روزمره هر کدام معنای مستقل دارند اولی یک رابطه سیاسی است و دومی یک رابطه اقتصادی. آنجا که انسان با چیزی رابطه مالکیت پیدا می کند؛ به این نحو است که می تواند از آن بهره برداری کند و آنجا که مَلِك می گوید یعنی قدرتی مافوق دیگری دارد، و برای خود حق تدبیر و سیاست قائل است؛ ولی در هر دو مورد هیچگونه واقعیتی در کار نیست. ولی در بعضی موارد این روابط حقیقی است. مثلاً اگر کسی بگوید من مالک قوای بدنی خویش هستم، معنایش این است که در بهره گیری از آنها صاحب حق و مختارم، یعنی قوه ای در وجود من هست که من هر وقت بخواهم از آن استفاده می کنم و مثلاً با آن سخن می گویم و هر وقت نخواهم بهره برداری نمی کنم. اینجاست که چنانکه ملاحظه می کنید مَلِك با مالک هر دو مصداقاً یکی است. یعنی هم ما مالک اعضاء و جوارح خودمان هستیم و هم مَلِك و مسلط بر آنها، به دلیل اینکه یک امر تکوینی است نه قراردادی و مجازی محض.

در مورد پروردگار؛ که خالق تمام جهان است و اراده اش قاهر بر همه عالم است، وحدت مَلِك با مالک به خوبی روشن است و آنجاست که رابطه حقیقی بین مالک و مملوک برقرار است. لذا در قیامت راجع به ملک در قرآن آمده است. "لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ" (مؤمن-۱۶). بالاتر این که در آیه دیگر آمده است "قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ: بگو ای خدای مالک ملک. (آل عمران-۲۶)" در این آیه مَلِك و صاحب اختیاری در مدیریت به عنوان یک امر مملوک فرض شده است. مفاد لمن الملك اليوم نیز همین است و به اصطلاح «لام» افاده ملک میکند. معنی آیه این است که مالک کیست؟ پاسخ این است که خداست. پس معلوم می شود که مَلِك و مَلِك این قدرها از یکدیگر جدا نیستند و آنطور که گفته می شود دو قلمرو جداگانه ندارند. آیا فقط خداوند مالک و مَلِك روز قیامت است و در دنیا نیست؟ خیر، بلکه خداوند مالک و مَلِك حقیقی هم دنیا و هم آخرت است. فرقی این است که بشر چون در دنیا چشم حقیقت بین ندارد، مالکها و ملکههای اعتباری و مجازی را می سازد. خود را و دیگری را مالک بر اشیاء و مَلِك آنها می داند و می گوید من مالک این خانه ام ولی هنگامی که حقایق جهان برایش مکشوف شد و نگاهی واقع بینانه بر جهان افکند، آنگاه خواهد دید که همه مَلِكها و مَلِكها ساختگی بوده و مالک و مَلِك حقیقی هستی، اوست (خداست). «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق - ۲۲). در اینجا تعبیر به «مالکیت خداوند» شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می کند. روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب. حاضر می شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها و کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بینند؛ هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نبود نشده و به دست فراموشی نیافتاده است. و اکنون این انسان است که باید بار همه مسؤولیت های اعمال خود را بردوش کشد! حتی در آنجا که بنیانگزار سنت و برنامه ای است، باز باید سهم خویش را از مسؤولیت بپذیرد! بدون شک مالکیت خداوند نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است نه مالکیت اعتباری؛ نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان، مَلِك ما است. و به تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است، آنکس که موجودات را آفریده و لحظه به لحظه فیض وجود هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است. و بنابر این در پاسخ این سؤال که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به «مالک روز جزا» می کنیم؟ باید بگوئیم: مالکیت خداوند گر چه شامل «هر دو جهان» می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است؛ چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود، و هیچ کس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خداست.

اعتقاد به روز رستاخیز، اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات، همین است که نماز، انسان را هم به یاد مبدئی می‌اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

در حدیثی از امام سجّاد (ع) می‌خوانیم: هنگامی که به آیه "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" می‌رسید، آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

اما کلمه "يَوْمِ الدِّينِ": «در قرآن در تمام موارد به معنی قیامت آمده است، و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده؛ به خاطر این است که آن روز، روز جزا است و «دین» در لغت به معنی «جزا» می‌باشد، و روشنترین برنامه‌ای که در قیامت اجرا می‌شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است.

(آیه ۵) - انسان در پیشگاه خدا: از اینجا گوئی «بنده» پروردگار خود را مخاطب ساخته نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می‌گوید: "تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم." "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ".

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می‌گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است. توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا، ندانیم؛ تنها به فرمان او گردن نهیم، و از بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات او بپرهیزیم، توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم، او بدانیم، نه اینکه دنبال سبب نیرویم؛ بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری دارد، به فرمان خداست. این تفکر و اعتقاد انسان را از همه کس و همه موجودات، بریده و تنها به خدا پیوند می‌دهد. اسلام سراسرش توحید است، یعنی تمام مسائل آن چه آنها که مربوط به اصول عقائد است و چه آنها که به اخلاقیات و امور تربیتی و یا به دستورالعمل های روزانه ارتباط دارد همگی یکجا و یکپارچه، توحید است. اگر نبوت و معاد را که دو اصل دیگر از اصول اعتقادی هستند و یا امامت را مورد تحلیل قرار دهیم در شکل دیگر، توحید است. و اگر دستورهای اخلاقی و یا احکام اجتماعی اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم در شکل توحید خودنمائی می‌کنند. در اسلام دو توحید وجود دارد: نظری و عملی. توحید نظری مربوط به عالم شناخت و اندیشه است. یعنی خدا را به یگانگی شناختن؛ و توحید عملی یعنی خود را در عمل، یگانه و یک جهت و در جهت ذات، یگانه ساختن. به عبارت دیگر توحید نظری یعنی شناخت یگانه بودن خدا، و توحید عملی یعنی یگانه شدن انسان. در سوره ی حمد آنچه از اول سوره تا این جا آمده است، مربوط به نوع اول یعنی توحید نظری است، و از این جا «ایاک نعبد» به بعد، بیان توحید عملی است. توضیح مطلب این که: شناخت این که او (الله) است؛ کامل مطلق است، نقص، کاستی و نیستی و نیاز را در او راهی نیست؛ و به همین دلیل همه چیز از او و متوجه او و به سوی اوست. او رحمن است؛ سراسر وجود، مظهر رحمانیت ذات حق است؛ آن چه از او صدور می‌یابد جز خیر و رحمت نیست. شریّت و نِقْمَت از جنبه های عدمی و نسبی و اضافی اشیاء است نه از جنبه های وجودی و فی نفسه آنها. او رحیم است؛ نه تنها نظام خلق و صدور اشیاء را تشخیص می‌دهد که مظهر ذات حق است؛ نظام بازگشت اشیاء به سوی حق نیز، نظام خیر و رحمت است؛ یعنی موجودات از رحمت آمده و به رحمت بازمی‌گردند. این به معنی سبقت و تقدّم رحمت بر غضب و نِقْمَت است، و به تعبیر دیگر: نِقْمَت و عذاب نیز اگر درست شناخته شود، رحمتی است در لباس نِقْمَت. به طور کلی صفات جمالیّه خداوند بر صفات جلالیه اش تقدّم دارند.

صفات جلالیه مولود و زائیده صفات جمالیه است. اینجاست که به خوبی می توان درک کرد که چرا «بسم الله» قرآن با رحمان و رحیم توأم است نه مثلاً با جبار منتقم؛ زیرا نمایش هستی از نظر قرآن، نمایش الله رحمان رحیم است؛ و حتی جباریت و منتقمیت نیز شکلی دیگر از رحمانیت و رحیمیت است. تقسیم هستی از نظر رحمت این است که جهان «آمدن» دارد و «بازگشتن». جهان «از اویی» دارد و «به سوی اوئی». خداوند، رحمان است یعنی آمدن و «از اویی» جهان، مظهر رحمت است و خداوند، رحیم است یعنی بازگشتن و «به سوی اویی» جهان نیز، مظهر رحمت است. حتی جهنم و عذاب الهی که مظهر جباریت و انتقام الهی است نیز مولود رحیمیت اوست. او مالک یوم الدین است. بنده، مدعی شناخت سرانجام آفرینش است یعنی آنکه او می داند روز جزائی است و در این روز منکشف خواهد شد که هیچ اسباب و وسیله ای اصالت نداشته و مَلِک و مالک بالاصاله، خداوند بوده است. این ها همه با آن تفسیر هائی که قبلاً گفته شد؛ در قلمرو توحید نظری است؛ یعنی توحیدی که از مقوله شناخت است و این شناختها فوق العاده لازم و ضروری است و هیچگاه نباید گفت که این مرحله یک مرحله ذهنی است و ضرورتی ندارد، خیر؛ بلکه در اسلام شناخت، خودش اصالت دارد و تا این مرحله نباشد، انسان، در عمل پیش نخواهد رفت. اما آیا این مرحله کافی است؟ یعنی اگر انسان فقط بشناسد و بفهمد، موحد محسوب شده است؟ خیر؛ بلکه این شناختن و فهمیدن مقدمه شدن است. یعنی باید بشناسد و بفهمد تا بشود (توحید عملی). آنگاه که می گوئیم **ایاک نعبد**، توحید عملی را آغاز نموده ایم و می خواهیم اظهار یگانه شدن کنیم.

انسان عبد و مُعَبَّد یعنی کسی که رام و تسلیم و مطیع است و هیچ گونه عصیانی ندارد. این گونه بودن یعنی رام و مطیع بودن. یک ذره عاصی نبودن، حالتی است که انسان باید فقط نسبت به خداوند داشته باشد. عبد خدا بودن یعنی این حالت را نسبت به ذات حق و فرمان های ذات حق داشتن. و اما توحید در عبد بودن و در عبادت؛ به معنی این است که در مقابل هیچ موجود دیگر و هیچ فرمان دیگری این حالت را نداشته باشد؛ بلکه نسبت به غیر خدا حالت عصیان و تمرد داشته باشد. پس همواره انسان باید دو حالت متضاد داشته باشد؛ تسلیم محض خدا، و عصیان محض غیر خدا. این است معنی ایاک نعبد خدایا تنها تو را می پرستیم و غیر از تو را نمی پرستیم. باید توجه داشت اطاعت آنهائیکه خداوند دستور اطاعت آنها را داده مثل پدر و مادر، امام و رهبران جامع شرائط، همه در واقع اطاعت خداست؛ زیرا چون خدا گفته اطاعت می کنیم و هر رشته ای که به اینجا برسد، عبادت خدا است، ولی هر چه در کنار خدا قرار بگیرد؛ یعنی در عرض خدا قرار بگیرد نه در طول، شرک است. در قرآن کریم انسان شهوت پرست مشرک شمرده شده است. پس از آن جا که می گوئیم ایاک نعبد و معبودیت غیر خدا را نفی می کنیم، مدعی این مطلب شده ایم که خدایا ما به فرمان تو هستیم نه به فرمان میلها و هواها و هوسها و شهوتهای خودمان. اطاعت، از حقوق خاصه پروردگار است و هر کس که دستور دهد، می شود اطاعت کرد. حبرها و راهب ها را که خدا دستور نداده چرا اطاعت می کنید؟ پس آنجا که می گوئیم ایاک نعبد یعنی خدایا! هیچ گروهی را به نام روحانی و به نام قدیس و به نام دیگر عبادت نمی کنیم؛ کورکورانه اطاعت نمی کنیم؛ هر کس را تو فرمان داده ای اطاعت می کنیم و هر کس را که تو فرمان نداده ای اطاعت نمی کنیم. اگر رسول خدا را اطاعت می کنیم از آن جهت است که تو صریحاً فرمان او را واجب کرده ای. اگر ائمه اطهار را به عنوان اولی الامر اطاعت می کنیم چون تو فرمان داده ای. اگر فرمان مجتهدان جامع الشرائط یعنی علمای متقی عادل آگاه را اطاعت می کنیم، به حکم این است که پیغمبر و ائمه اطهار که فرمانشان را تو واجب الطاعه کرده ای، به ما این چنین دستور داده اند. این نیز یکی دیگر از مظاهر توحید عملی قرآن است که می فرماید: هیچ انسانی دیگر را رب خودش قرار ندهد و انسانی انسان دیگر را مربوب خویش نسازد. پس

معنی ای‌ک نعبد این است: خدایا تنها تو را «رب» و مطاع قرار می‌دهیم و هیچ معبود اجتماعی نداریم و هیچ انسانی را و فرمان انسانی را در برابر تو و فرمان تو مطاع قرار نمی‌دهیم. قرآن کریم فرعون مآبی یعنی همان استبداد فرعون را «تعبید» نامیده است. بنی اسرائیل هیچگاه فرعون را سجده نمی‌کردند؛ بلکه فرعون آنها را ذلیل ساخته و به اطاعت اجباری و کار اجباری و بهره‌کشی وادار کرده بود و هر نوع حق اختیار و آزادی را از آنها سلب نموده بود. آنها عملاً در مقابل فرعون، رام و مطیع بودند. پس ای‌ک نعبد یعنی خدایا تن به تعبیده‌ها و تذلیل‌ها و اطاعت‌های اجباری و بهره‌کشی و سلب حق اختیار و آزادی نمی‌دهیم. این‌ها نمونه‌هایی است که در قرآن آمده است. توحید عملی همان است که در اصطلاح علمای اسلامی توحید در عبادت می‌گویند، که مراد، توحید در عینیت خارجی است. یعنی آنکه واقعیت وجود انسان هم یگانه شده باشد. خلاصه آنکه در اسلام کافی نیست که مسلمان تنها در مرحله فکر و اندیشه موحد باشد و خدا را در ذات و صفات و افعال به یگانگی بشناسد و بداند و درک کند که اگر به او پیشنهاد کنند که درباره‌ی خداشناسی بحث کند، بتواند شش ماه در اطراف خدا سخن بگوید، این چنین شخصی نیمی از توحید را دارد، و نیم دیگر آن است که در عمل، یگانه‌گرا باشد؛ بلکه یگانه‌شده باشد. آن هنگام که خدا را با تمام اوصاف شناخت و در اطاعت و تسلیم نیز یگانه بود، می‌توان گفت موحد است. اینجاست که به عظمت سوره حمد پی می‌بریم؛ و راستی شگفت‌آور است که چگونه شخصی که هیچگاه در عمرش، درس نخوانده و با فیلسوفی برخورد نکرده و هیچ دانشمندی را ملاقات ننموده، بتواند در اولین سوره کتابش کلمات را طوری تنظیم کند که تمام مکتبش را در یک قطعه کوچک بگنجاند، توحید نظری را در چند جمله کوتاه و در کمال اوج و تعالی بیان کند و توحید عملی را در یک جمله کوتاه و در کمال اوج و تعالی بیان کند و توحید عملی را در یک جمله کوتاه بیان کند و در عین حال، این سوره از نظر عدوبت و سلاست در حدی است که انسان هرگز از تکرار آن سیر نمی‌شود.

جمله "ای‌ک نعبد" یعنی خدایا تنها تو را پرستش می‌کنیم و رام و مطیع تو هستیم؛ و مطیع هیچ کس و هیچ فرمانی که ناشی از فرمان تو نباشد، نیستیم. در این جمله روی این بیان؛ همان ایمان و کفری که از شعار توحید استفاده می‌شود؛ گنجانده شده است مسلمان که می‌گوید: «لا اله الا الله» در آن واحد، یک ایمان و یک کفر را ابراز می‌دارد: ایمان به خداوند و کفر به غیر خدا. در «آیه الکرسی» می‌خوانیم: «لا اِکراهَ فی الدینِ، قد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى: اینک که حقیقت آشکار شده؛ هیچگونه اجبار و اکراهی در کار نیست، آنکس که مؤمن به الله باشد، در حالیکه در همان آن، کافر به طاغوت، (آنچه که مظهر طغیان است) باشد؛ آنکس؛ رستگار گشته و عروۃ الوثقی یعنی دستگیره محکم را چنگ زده است. (بقره-۲۵۶)». ایمان در اسلام؛ بدون کفر، عملی نیست؛ بلکه همواره بایستی در کنار تسلیم به خداوند، انکار مظاهر طغیان قرار گیرد، تا ایمان کامل گردد.

نکته جالبی که در اینجا که مرحله ی توحید عملی و مرحله ی «شدن» انسان است وجود دارد، این است که در کلمه ی "نعبد" ضمیر جمع آورده شده و به صورت مفرد یعنی "اعبد" گفته نشده است. گفته نشده: «من تنها تو را می‌پرستم» بلکه گفته شده «ما، تنها تو را می‌پرستیم». آن نکته که در این مقام که مقام ساخته شدن انسان است این است که انسان همان طور که در پرتو شناخت خدا و توجه به او ساخته می‌شود نه در صورت غفلت از او و بی‌خبری از او؛ همانطور که در عمل و فعالیت ساخته می‌شود نه با نظر و اندیشه ی محض؛ انسان در ضمن عمل اجتماعی و همراه و هماهنگ با جامعه ی توحیدی ساخته می‌شود نه منفصل و جدا از قافله اهل توحید. انسان موجودی است فکری؛ الهی؛ عملی؛ اجتماعی.

انسان بدون اندیشه و شناخت، انسان حقیقی نیست. انسان بریده شده از خدا و غافل از خدا انسان نیست؛ انسان اندیشنده الهی بریده از عمل نیز انسان حقیقی نیست؛ انسان کاستی گرفته است. همین طور انسان اندیشنده خداشناس عملی بریده از جامعه توحیدی نیز انسان ناقص است. پس در حقیقت معنی ای‌ک نعبد این است: خدایا ما مردم جامعه ی توحیدی در حرکتی هماهنگ؛ همه با هم به سوی تو و گوش به فرمان تو روانیم.

**ایک نستعین:** تنها از تو کمک می خواهیم. از غیر تو کمک نمی خواهیم و استعانت نمی جوئیم. ممکن است این سؤال مطرح شود و آن این که چرا نباید از غیر خدا استعانت و استمداد جست؟ این که غیر خدا را نباید عبادت کرد منطقی است و اما اینکه از غیر خدا نباید استعانت و استمداد جست، چه منطقی دارد؟ خداوند؛ عالم را عالم اسباب قرار داده و ما انسانها را به انسانهای دیگر و به اشیاء دیگر نیازمند ساخته است و ما ناچار برای رفع نیازهای خود باید از اشیاء دیگر و از انسانهای دیگر در زندگی کمک بگیریم و استمداد کنیم. در پاسخ این سؤال باید بگوئیم که مطلب، چیز دیگری است؛ و این طور نیست که هرگونه کمک گیری از غیر و اعتماد به غیر قبیح باشد؛ خیر؛ بلکه خداوند اصولاً انسان را موجودی نیازمند به غیر خلق کرده؛ یعنی جامعه ی انسان ها این طور است که هر کس به دیگری محتاج است و این که می بینیم در سفارشات اسلامی دائماً امر به تعاون می کنند نمایانگر همین حقیقت است. در قرآن مجید می فرماید: *تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى*: در کارهای نیک یکدیگر را مدد برسانید. (مائده-۲). " کلمه «تعاون» از ماده ی «عون» است. اگر استعانت از غیر، در هیچ حدی جایز نبود، پروردگار سفارش به تعاون نمی کرد، بلکه می رساند: شما به یکدیگر محتاج هستید؛ و لذا بایستی یکدیگر را مدد و یاری کنید. شخصی در حضور حضرت امیر به این تعبیر دعا کرد: خدایا مرا محتاج خلق خودت نگردان. حضرت فرمود: دیگر این طور نگو؛ عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود بگو: " خدایا مرا محتاج بدانِ خلق خودت قرار نده. " و منظور این است که جمله اول نشدنی است زیرا نحوه ی خلقت انسان، این طور است که همواره در پیشبرد زندگی دنیائی خودش به دیگران نیازمند است. پس در جمله ای‌ک نستعین نمی گوید که انسان نباید استمداد از دیگران بجوید. پس مطلب چیست؟ آنچه این آیه شریفه می رساند این است که: آن اعتماد نهائی؛ و آن تکیه گاه قلب انسان؛ یعنی آنچه که در واقع و نفس الامر انسان به آن تکیه دارد؛ بایستی خدا باشد، و آنچه که از آنها در دنیا استمداد می جوید؛ آنها را به عنوان وسیله بدانند. و بدانند که حتی خود انسان؛ قوای وجودی او؛ نیروی بازوی او؛ نیروی مغزی او؛ همه و همه وسائل هستند که خداوند آفریده و در اختیار او نهاده است و سررشته در دست اوست. و لذا چقدر انسان در دنیا به وسائلی اعتماد می کند ولی بعد می بیند که برخلاف انتظارش، آن وسیله، کمکی که باید بکند، انجام نداد. گاهی می شود که به قوای خویش اعتماد می کند و می بیند که حتی آنها نیز تخلف می ورزند. تنها قدرتی که اگر انسان به او تکیه کند و برنامه اش را با او تنظیم کند، هیچ نگرانی نخواهد داشت، خداست. نوشته اند که در یکی از جنگها رسول اکرم از لشکر کناره گرفت و در روی تپه ای در حدود اردوگاه خودش استراحت کرد و به خواب رفت. اتفاقاً یکی از افراد شجاع دشمن؛ در حالیکه مسلح بود و گردش می کرد؛ نگاهش به رسول الله افتاد و او را شناخت؛ و بسیار خوشحال شد از این که او را تنها یافته و الان او را خواهد کشت؛ در حالی که رسول الله خوابیده بود. وی بالای سرش ایستاد و فریاد کشید: محمد! تو هستی؟ حضرت نگاهی کرد و فرمود: آری من هستم. گفت: چه کسی می تواند تو را از دست من نجات دهد؟ رسول الله بدون درنگ فرمود: خدا! آن مرد که چنین انتظاری نداشت، گفت: الان به تو نشان خواهم داد و یک قدم عقب رفت تا ضربت خود را قوی تر بزند؛ ناگهان پایش به سنگی اصابت نموده و محکم به زمین خورد! حضرت به سرعت از جای برخاست و بالای سرش ایستاد و فرمود: " چه

کسی تو را از دست من میتواند نجات بدهد؟" اینجا بود که آن مرد از روی فتانت پاسخ داد: کرم تو! و رسول الله او را عفو فرمود. غرض این است که معنی این جمله نه آن است که انسان در جهان به هیچ وسیله ای نباید دست استمداد دراز کند؛ بلکه بایستی در عین استمداد؛ مسبب الاسباب را نیز بشناسد و بداند که سررشته وسائل و اسباب، در دست او قرار دارد.

(آیه ۶) - (ما را به شاهراه راست و استوار هدایت فرما) "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ"

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول بر مرحله عبودیت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید. در اینجا این سؤال که چرا ما همواره درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می‌کنیم مگر ما گمراهیم! مطرح می‌شود. وانگهی این سخن از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟! در پاسخ می‌گوئیم: انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف در باره او می‌رود؛ به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد. دوم اینکه، هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد. بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت «صراط مستقیم» کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خداست، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند. چه مانعی دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه می‌فرماید: "خداوند! ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت واصل می‌گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار."

صراط مستقیم چیست؟ «صراط مستقیم» همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خداست، چنانکه در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌خوانیم: "بگو: خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده، به دین استوار آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نورزید." برای این که صراط مستقیم کاملاً روشن گردد، بایستی چند مطلب را بیان کنیم:

- ۱- همه موجودات در یک سیر تکوینی و غیراختیاری که لازمه ناموس هستی است، به سوی خداوند در حرکت و صیوروتند «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ». [شوری-۵۳] و «أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» [نجم-۴۲]. انسان به عنوان یکی از موجودات و مخلوقات، محکوم به این حکم است: "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" [انشقاق-۶].
- ۲- در میان راهها یک راه است که راه مستقیم و شاهراه است و راه سعادت و راه اختیاری؛ یعنی راهی است که انسان باید آن را برگزیند.
- ۳- به دلیل این که انسان آنچه برمی‌گزیند از نوع راه است؛ پس انسان نوعی حرکت و طی طریق به سوی مقصدی را برمی‌گزیند و به عبارت دیگر به سوی کمال خود می‌خواهد حرکت کند؛ پس انسان یک موجود تکامل یابنده است و معنی اهدنا الصراط المستقیم این است که خدایا ما را به راه راست تکامل، هدایت فرما.
- ۴- راه تکامل؛ کشف کردنی است نه اختراع کردنی؛ برخلاف نظریه اگزستانسیالیسم که مدعی است هیچ راهی و هیچ مقصدی وجود ندارد؛ و انسان خود برای خود مقصد و ارزش می‌آفریند؛ و راه می‌آفریند و انسان، آفریننده مقصد و آفریننده راه و آفریننده کمال یعنی آفریننده کمال بودن و ارزش بودن ارزشهای خود است. از نظر قرآن

مقصد و راه کمال بودن مقصد و ارزش بودن ارزش ها در متن خلقت و آفرینش هستی تعیین پیدا کرده و انسان باید آنها را کشف کند و مقصد را بجوید و راه را بییماید.

۵- راه مستقیم راهی است که از اول، جهت مشخص دارد؛ برخلاف راههای غیرمستقیم از قبیل راه منحنی یا راه پیچ در پیچ و روی خطوط منکسر که فرضاً در نهایت امر، انسان را به مقصد برساند؛ با تغییر جهت های متعدد یا مداوم است؛ پس راه انسان به سوی کمال از نوع عبور از میان اضداد و نوسان از ضدی بر ضد دیگر نیست.

۶- این که راه تکامل کشف شدنی است نه خلق کردنی و ابداع کردنی؛ به معنی این نیست که مانند راههای مکانی، قبلاً در خارج از وجود راه رونده، جاده ای کشیده شده است و او باید در آن جاده قدم بگذارد؛ بلکه به معنی این است که در متن وجود راه رونده راهی به سوی کمال حقیقی او که رسیدن به بارگاه قرب حق است وجود دارد، یعنی در متن وجود انسان، استعداد فطری برای رسیدن به کمال حقیقی وجود دارد آنچنانکه مثلاً در هسته خرما استعداد درخت شدن وجود دارد.

۷- انسان در عین این که مجهز به استعداد فطری است؛ نیازمند به راهنما و هادی است؛ زیرا انسان با همه موجودات دیگر که استعدادی طبیعی برای کمالات خود دارند یک تفاوت اساسی دارد و آن این است که موجودات دیگر همه راهشان در طبیعت مشخص شده و هر کدام بیش از یک راه نمی توانند داشته باشند ولی انسان این طور نیست. و به اصطلاح فلسفی امروزی می گویند: هر موجودی واجد طبیعت است، مگر انسان که فاقد طبیعت است. انسان دارای طبیعت های متضاد و مختلف است و راه خودش را از میان طبیعت های علوی و سفلی باید انتخاب کند. حیوانات دیگر انتخاب به عهده آنان گذاشته نشده است بلکه؛ اسب؛ گوسفند؛ گربه؛ سگ.... هر کدام با غرائزی آفریده شده اند که آن غرائز، راه آنان را مشخص کرده است و لذا می بینیم همه آنها در سراسر تاریخ جهان هر کدام دارای خلق و خوی مخصوص به خود هستند و همه یک جور اعمال و رفتار دارند؛ زنبورعسل و مورچگان همه و همه در تهیه خانه و غذا مانند هم اند و تغییر و تحولی در کار آنها دیده نمی شود. ولی انسان صدها راه در مقابل او نهاده شده که می تواند هر کدام آن ها را انتخاب کند. در سوره «اللیل» می فرماید: «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (لیل-۴) شما بنی آدم؛ کوشش هایتان، مختلف و متفرق است؛ و البته این مطلب از کمال انسان است نه ضعف انسان. حال ببینیم این مطلب آیا مستلزم آن است که بگوئیم انسان به کلی بی راه است؟ اگر مادیین به خصوص اگزیستها چنین می پندارند، ولی قرآن آن را قبول ندارد. آنچه که قرآن می فرماید این است که: خط سیری از انسان تا خدا کشیده شده که آن، راه مشخص کمال انسان است؛ نهایت اینکه در برابر انسان مثلاً هزار راه نهاده شده، که تنها یکی از آنها راه مستقیم یعنی همان شاهراهی است که به سوی خدا می رود و به خدا منتهی می گردد؛ ولی انسان در انتخاب هر کدام از این راهها مختار است و اگر آن راه را انتخاب کند درست؛ و گرنه راههای دیگر همگی نادرست و غلط است. این است معنای حدیث معروفی که روزی رسول اکرم در جائی نشسته بودند و گروهی در گرد ایشان بودند؛ حضرت شروع کردند خطوطی بر روی زمین ترسیم کردن که یکی از آن خطوط، مستقیم بود و خطوط دیگر، کج و معوج و غیرمستقیم؛ و سپس فرمود: " این یک راه؛ راه من است و باقی دیگر هیچ کدام راه من نیستند. " راز این که در قرآن همواره؛ ظلمت به صورت جمع آمده و نور به صورت مفرد نیز همین است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [بقره-۲۵۷] که راه گمراهی گوناگون

است ولی راه حق تنها یکی است. در اینجاست که نیاز به هدایت انبیاء روشن می گردد، زیرا آن راه مستقیمی را که بشر را به کمال نهائی می رساند، انسان نمی تواند بدون هدایت آنان تشخیص دهد. بلکه بایستی فرستادگان الهی او را رهنمون گردند. در اینجا نکته ای است که در تفسیر المیزان بیان شده است که می گویند: در قرآن کلمه "سبیل" نیز به معنی "راه" بکار برده شده ولی معنای آن با "صراط" تفاوت دارد. و لذا سبیل احیانا به صورت جمع استعمال شده ولی صراط همیشه مفرد است. معنای سبیل آن راه های فرعی است که به راه اصلی منتهی می گردد. و معنای صراط، همان راه اصلی است. ممکن است برای رفتن به نقطه ای، یک راه اصلی بیشتر نباشد ولی راههای فرعی که از اطراف و اکناف می آید متعدد باشند و بالاخره همه به آن راه منتهی گردند. همه ما انسانها همچون کاروانی می مانیم که در مسیر کمال، در راه هستیم ولی باید برای رسیدن به کمال نهائی از شاهراه اصلی عبور کنیم ولی ممکن است هر کدام از ما از یک طریق فرعی خودمان را به آن راه اصلی برسانیم. اگر هر کس در هر پست و مقامی قرار دارد به وظیفه انسانی، اخلاقی و شرعی خود عمل کند؛ در حقیقت راهی را انتخاب کرده که سرانجام او را به راه اصلی می رساند؛ گرچه راهها با یکدیگر در ابتدای امر تفاوت کند. یعنی یکی مثلا طیب است و دیگری کارگر، دیگری بازرگان و... این ها همه، سبیل هایی هستند که انسان می تواند با طی آنها خود را به صراط مستقیم نزدیک گرداند.

(آیه ۷) - دو خط انحرافی! (مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت و انحراف عقیده، غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان شده "صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ".

در حقیقت خدا به ما دستور می دهد طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم و به ما هشدار می دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد، خط "الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ" و خط "الضَّالِّينَ".

#### ۱- الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «کیانند؟»

سوره نساء آیه ۶۹ این گروه را تفسیر کرده است: «کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند». بنابراین ما در سوره حمد از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم.

#### ۲- "الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ" و "الضَّالِّينَ" کیانند؟

از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که "الضَّالِّينَ" گمراهان عادی هستند، و "الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ" گمراهان لجوج و منافق؛ به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه ۶ سوره فتح آمده است: «خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که در باره خدا گمان بد می‌برند، مورد غضب خویش قرار می‌دهد، و آنها را لعن می‌کند، و از رحمت خویش دور می‌سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است.

به هر حال «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجابت و عناد و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فرو گذار نمی‌کنند. بنابر این انسانها از این نظر که در مقام عبودیت چه چیز به دست بیاورند، و در انتخاب راه؛ چه راهی را انتخاب کنند به سه نوع تقسیم می‌شوند: یک دسته انسانهایی هستند که راه عبودیت را طی می‌کنند و به طوری که در ذیل کلمه «الرحیم» گفتیم؛ مشمول رحمت خاصه پروردگار هستند و انعام بعد از انعام علی الدوام شامل حالشان می‌گردد و گوئی احساس می‌کنند که دستی از غیب آنها را می‌کشد. این دسته همان مقربان درگاه الهی می‌باشند؛ که در درجه اول انبیاء و اولیاء و سپس افراد کامل انسانها هستند. و انسان باید همیشه آنها را جلوی راه قرار دهد و به دنبال آنان قدم بردارد. و در جمله اول، انسان راه آنان را از خداوند طلب می‌کند. دسته دوم در مقابل دسته اولند و به جای خدا، غیر خدا را پرستش کرده اند و خدا را عصیان نموده اند. اینان نیز آثار اعمالشان یکی بعد از دیگری در وجودشان ظهور کرده؛ و همچون دستی آنان را از راه راست دائماً دورتر می‌سازد. و به جای آنکه مانند گروه اول به سوی خداوند بالا روند و مورد انعام های پی در پی پروردگار قرار گیرند، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته و به کلی راه کمال از دستشان در رفته و به درّه هولناک شقاوت سقوط می‌کنند «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ». [طه-۸۱] این‌ها در حقیقت انسانهایی هستند که به جای این که راه انسانیت را طی کنند، به راههای حیوانی می‌روند؛ انسانیت شان مسخ گردیده و به جای آن که پیش بروند عقب گرد می‌کنند. قرآن از این‌ها به «المغضوب علیهم» تعبیر می‌کند. در این میان گروه سومی هستند، «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَّ لَا إِلَى هُوَاءٍ» [نساء-۱۴۳]؛ راه معین و مشخصی در پیش ندارند؛ متحیر و سرگردانند؛ هر لحظه راهی را پیش گرفته و به جایی نمی‌رسند. قرآن از این‌ها به «الضالین» یاد می‌کند. ما که می‌گوئیم: اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم، غیر المغضوب علیهم و لا الضالین، یعنی: با خدایا! راه راست را به ما بنمای، آن راهی که راه اولیاء، راستان و پاکان درگاه توست؛ آنانکه همواره مشمول انعامهای پی در پی تو هستند نه راه بندگانی مسخ شده و از انسانیت بیگانه گشته که مورد غضب تو قرار دارند؛ و نه راه مردمی که حیران و سرگردانند و هر لحظه به شکلی درآمد و با گروهی در می‌آمیزند.

### منابع مورد استفاده:

۱- تفسیر نمونه- آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از دانشمندان- انتشارات دارالکتب الاسلامیه

۲- آشنایی با قرآن جلد ۲ - استاد شهید مرتضی مطهری- انتشارات صدرا

## شورای فرهنگی بیمارستان مهدیه - اسفند ۱۴۰۴